

# ۷۵ سال پس از فرقه دموکرات آذربایجان از فراز تا فرار

## ۷۵ سال پس از فرقه دموکرات آذربایجان از فراز تا فرار

«ای کاش جعفر آقا بار سوم هم قبول نمی‌کرد. روسها سرانجام از اعتقاد و اعتمادش به کشور شوروی سوءاستفاده کردند. او از کجا می‌دانست که عاقبت کار به کجا خواهد کشید».

این حرفهای معصومه خانم مصور رحمانی، همسر سیدجعفر جوادزاده خلخالی (پیشه‌وری) است که در دیار غربت و مهاجرت ناخواسته با درد و رنج برای افسران نظامی حزب توده ایران در باکو بیان می‌کرد. خانم رحمانی در خانه خود در تهران چندین بار شاهد رفت‌وآمد مخفیانه هیات سه نفره دولت شوروی با پیشه‌وری بود که سرانجام توانستند رضایت شوهرش را کسب کنند.

در آن ایام تمامی رهبران و کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران (به جز سیروس آخوندزاده) در اردوگاه‌ها و زندان‌های مخوف استالینی زیر شکنجه جان سپرده بودند و دیگر در شوروی شخصیت درخور توجهی نمانده بود که بازیگر نقش اول فرقه دموکرات آذربایجان شود.

ما هر قضاوت تاریخی نسبت به رضاشاه داشته باشیم، نمی‌توانیم منکر این حقیقت باشیم که سرانجام پیشه‌وری‌ها و آوانسیان‌ها و فرستادگان ریز و درشت کمینترن زنده و سالم از زندان‌های رضاشاه بیرون آمدند. استالین کارگردانی ماجرای شوم آذربایجان را به میرجعفر باقرا ف واکذار کرد. باقرا ف برای پیشبرد سناریوی خود بهتر از پیشه‌وری کسی را پیدا نکرد. پیشه‌وری پاکدامن و خوش‌یاور در ایران، همانند تمامی کمونیست‌های آن دوران، بدون اینکه از سرشت و ماهیت حکومت شوروی و از تغییر و تحولات ۲۵ ساله حکومت چنگیزخانی استالین شناخت درستی داشته باشد با شیفتگی و اعتماد کامل به حکومت شوروی، ساده‌دلانه رهبری فرقه دموکرات آذربایجان را پذیرا شد و نادانسته بازیگر سیاست‌های توسعه‌طلبانه حکومت شوروی شد.

تمامی اسناد و شواهد نشان می‌دهد طرح و پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان پیشاپیش توسط استالین در اتحاد جماهیر شوروی ریخته شده بود. بدون اینکه روح پیشه‌وری و سران فرقه دموکرات آذربایجان از

آن خبر داشته باشند. اساساً هدف استالین و دولت شوروی توسعه‌طلبی و آرزویش تجزیه آذربایجان و کردستان بود. با این حساب و بدون تردید فرقه دموکرات آذربایجان یک جنبش قایم به ذات و مستقل نبود و همانند انقلاب مشروطیت و یا نهضت خیابانی از دل و افکار هموطنان آذربایجانی ما سر برون نیاورده بود. انقلاب مشروطیت و نهضت خیابانی حرکت‌هایی اصیل و آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه علیه شاهان مستبد قاجار و حمایتگران خارجی آنان، یعنی روس و انگلیس بودند در صورتی که خمیرمایه فرقه دموکرات آذربایجان مضمون جدایی‌طلبی داشت و اساساً با انقلاب مشروطیت و جنبش خیابانی از بیخ و بن متفاوت بود.

اگر فرقه دموکرات آذربایجان در پی خودمختاری و حقوق دموکراتیک اقوام ایرانی در چارچوب کشور ایران بود، به چه سبب یک کشور واحد باید دو نخست‌وزیر، دو پارلمان، دو هیات دولت، دو پول جداگانه و دو ارتش مجزا داشته باشد؟ خودباختگی و شیفتگی فرقه دموکرات آذربایجان به شوروی به حدی بود که لباس نظامی ارتش سرخ را با همان شکل و شمایل مورد استفاده قرار می‌داد و افزون بر این درجات نظامی قشون ملی فرقه دموکرات آذربایجان کپی شده از درجات نظامی ارتش سرخ شوروی بود. آخر ستارخان‌ها و علی مسیوها، شیخ محمد خیابانی‌ها، امیر خیزی‌ها کی از این بازی‌ها داشتند و به چه دلیلی باید قبول کرد که فرقه دموکرات آذربایجان ادامه‌دهنده انقلاب مشروطیت و نهضت خیابانی می‌باشد؟

اکثریت مردم آذربایجان در چارچوب ایران خواستار اصلاحات بودند نه جدایی از ایران. اما حضور پررنگ ارتش سرخ در آذربایجان و سرازیر شدن کادرهای وسیع امنیتی، مطبوعاتی، تبلیغاتی، با سازماندهی «پدر آذربایجان واحد» یعنی میرجعفر باقراؤف، با طرح و جا انداختن «ترک و فارس» کار خود را پیش می‌بردند. تجزیه‌طلبان از شیوه حکومتداری رضاشاه که با جهالت وجود اقوام ایرانی را انکار و نادیده می‌گرفتند، با زیرکی بهره‌برداری می‌کردند.

طرح و نقشه راه استالین پیش از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان پیش‌زمینه طراحی ماجرای فرقه دموکرات از دورانی شکل گرفت که استالین و دولت شوروی در اواخر جنگ جهانی دوم، همین که پیروزی خود را نزدیک دیدند بار دگر برای توسعه‌طلبی دور برداشتند. در این برهه زمانی در مخیله هیچ ایرانی از جمله پیشه‌وری هم نمی‌گنجید که استالین در پی برنامه‌ریزی جدایی آذربایجان و کردستان از ایران است. دولت شوروی در پوشش ایدئولوژی مارکسیسم و لنینیسم، با شعار عدالت‌خواهانه و محو نظام سرمایه‌داری از فرصت‌های به دست آمده پس از جنگ جهانی دوم سوءاستفاده کرده و با گستاخی حاکمیت‌های ملی را

در اروپای شرقی و مناطق اشغالی ارتش سرخ زیر ضرب برد و در کشورگشایی ادامه‌دهنده راه و روش روسیه تزاری شد. استالین پس از طرح و نقشه برای آذربایجان و کردستان ایران، اقدامات عملی را به باقراف واکذار کرد تا سیاست او را در آذربایجان و کردستان پیاده کند. البته با گذشت زمان نقشه استالین از سر اجبار و فشار آمریکا و انگلیس عوض شد. می‌توان گفت در آن برهه زمانی، انگلیس و بخصوص آمریکا بطور عینی حامی تمامیت ارضی ایران شدند. در آن هنگامه اولویت و استراتژی استالین حفظ اروپای شرقی بود. سرانجام دولت شوروی از سر اجبار در اثر تناسب قوای جهانی میان منافع دو بلوک جهانی، به کسب امتیاز نفت شمال بسنده و رضایت داد؛ ولی آن نیز در سایه سیاستمداری تحسین‌برانگیز احمد قوام ناکام ماند.

در چارچوب این طرح و نقشه استالین، باقراف با فرمانبری بی‌چون و چرا از استالین، همزمان به دنبال جاه‌طلبی‌های خود نیز بود. سران حزب کمونیست آذربایجان شوروی به او لقب «پدر آذربایجان واحد» دادند. جالب اینجاست پیشه‌وری و سران فرقه آذربایجان هم به تبعیت از کادرهای حزب کمونیست آذربایجان شوروی، باقراف را در نامه‌ها و سخنرانی خود پدر آذربایجان واحد خطاب می‌کردند. باقراف فکر می‌کرد با ضمیمه کردن آذربایجان و کردستان، جمهوری آذربایجان شوروی به لحاظ وسعت زمین و جمعیت هم‌تراز با جمهوری اوکراین خواهد بود و به زعم خود فکر می‌کرد می‌تواند از این نمد کلاهی برای خود بسازد.

باقراف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی، دوست بریا رئیس سازمان امنیت بود. او که در همین سال‌ها دمار از روزگار روشنفکران، نویسندگان، انسان‌های فرهیخته و مستقل آذربایجان شوروی درآورده بود و افزون بر این انبوهی از ایرانیان آذربایجانی‌تبار را به عنوان دشمنان خلق شوروی روانه اردوگاه‌ها و زندان‌ها کرده بود، حالا در این برهه زمانی به ناسیونالیسم آذربایجانی متوسل شده بود. باقراف در سخنرانی‌های خود برای کادرهای اعزامی به ایران «از رگ و خون آذربایجانی، غیرت آذربایجانی، کمک به برادران آذربایجانی» و از لزوم اتحاد بین آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی دم می‌زد. گرچه این سخنان باقراف با سیاست پیشین نظام شوروی همخوانی نداشت اما با این همه حال این حرف‌ها به سبب پیوند زبانی و فرهنگی به مذاق کادرهای اعزامی و مردم آذربایجان شوروی خوش می‌آمد.

در رابطه با برنامه و اساسنامه فرقه دموکرات، سرگرد ابراهیم نوروزف، افسر اطلاعاتی در کتاب «رازهای سر به مهر» می‌گوید: «باقراف، من و نصرت را به دفترش فراخواند و گفت شما به همراه یک

نفر دیگر از کمیساریای امنیت دولتی، امانت تحویل گرفته را در تبریز به ژنرال آتا کیشیاف تحویل دهید. او شرح می‌دهد پس از ورود به تبریز و تحویل چمدان به آتا کیشیاف بلافاصله اولین کنگره دموکرات آذربایجان در تبریز تشکیل شد و اساسنامه فرقه انتشار یافت، من مطمئن شدم که محتوای چمدان امانتی، اساسنامه فرقه دموکرات بود.»

اظهاریت زنده‌یاد عنایت رضا در این مورد شنیدنی است: اساسنامه و برنامه در شوروی تدوین شد. این متن اول به زبان روسی بود. استالین تغییراتی در متن برنامه داد و سپس متن اصلاح شده را برای باقراف فرستاد. عنایت رضا در رادیو باکو کار می‌کرد. دو نفر از همکاران او به نام‌های فاضل بابایف و بانو مینا پاشازاده در دوره فضای باز سیاسی خروشچف به عنایت رضا می‌گویند: «متن مورد توافق استالین از زبان روسی به ترکی قفقازی ترجمه شده بود. برای اینکه متن برای اهالی آذربایجان ایران کاملاً قابل مفهوم و روشن باشد به ما دو نفر ماموریت داده شد تا این متن را به ترکی قابل فهم برای مردم آذربایجان ایران ترجمه کنیم.»

اما چرا نام فرقه دموکرات انتخاب شد؟ در پاسخ به این پرسش باید به یاد آورد که «حزب دموکرات عامیون» نام نکویی از خود در اذهان مردم ایران به جا گذاشته بود. این حزب در مقابل قلدری روسیه تزاری و سپس در جنگ جهانی اول از استقلال ایران در برابر انگلیس قد علم کرد. این حزب دموکرات به نوعی برنامه سوسیال دموکراتیک داشت و سران این حزب در تدوین قانون اساسی مشروطه سلطنتی ایران و بخصوص در مجلس دوم شورای ملی ایران نقش سازنده و مثبتی داشتند. زنده‌یاد شیخ محمد خیابانی یکی از رهبران این حزب در تبریز بود. دولت شوروی آگاهانه از نام نیکوی حزب دموکرات سوءاستفاده کرد و برای عوام‌فریبی جریان خودساخته را «فرقه دموکرات» نامگذاری کرد. این دستبرد اسمی، اولین بار توسط مساواتچی‌ها که گرایشات پان‌ترکی داشتند و در جنگ جهانی اول همگام و همفکر دولت عثمانی شده بودند، انجام گرفت. پس از انقلاب اکتبر مساواتچی‌ها نام منطقه‌ای را که در طول تاریخ «آران» نامیده می‌شد جمهوری آذربایجان نامگذاری کردند. به دنبال نامگذاری آذربایجان بر این منطقه، دولت ایران و تمامی مشروطه‌خواهان ایران و همچنین مشروطه‌خواهان تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی به این نامگذاری شدیداً اعتراض کردند؛ حتی شیخ محمد خیابانی به همراه مشروطه‌خواهان تبریز در واکنش به نامگذاری جمهوری «آذربایجان» بر منطقه «آران»، نام آذربایجان را به «آزادی‌زیستان» تغییر دادند. اگر دقت کنیم پس از سرنگونی مساواتچی‌ها (جمهوری آذربایجان) توسط بلشویک‌ها، دولت شوروی هم

همین نام آذربایجان را نگه داشت. گذشت زمان نشان می‌دهد که نگه‌داری نام آذربایجان با مقاصد سیاسی دولت شوروی همراه بوده است.

باری، دولت شوروی پس از فراهم کردن اسباب و مقدمات، به دنبال شخصی بود که برای حفظ ظاهر در راس فرقه دموکرات قرار بگیرد. ایرج اسکندری در خاطرات خود می‌گوید: «روس‌ها قبل از پیشه‌وری به ابوالقاسم موسوی تبریزی مراجعه کرده بودند. او از کمونیست‌های قدیمی بود و با ارتش یازدهم بلشویک‌ها به فرماندهی کیرف وارد باکو می‌شوند و مقاومت حکومت نوینیاد ملی مساواتچی‌ها را درهم می‌کوبند. موسوی این مسئولیت را قبول نمی‌کند».

ماموران شوروی پس از موسوی، پیشه‌وری را انتخاب می‌کنند. وقتی پیشه‌وری به دعوت باقراف مخفیانه به باکو رفت او با خوشحالی سراغ دوستان خود را که اغلب از رهبران و کادرهای درجه اول حزب کمونیست ایران بودند، می‌گیرد. پیشه‌وری می‌پرسد: آقای کجاست و چه کار می‌کند؟ جواب شنید هیس! سلطان‌زاده کجاست؟ هیس! کامران آقازاده کجاست؟ جواب شنید رفیق پیشه‌وری، مسئولیت شما خیلی مهم است بهتر است فعلاً این مسائل را دنبال نکنید. او خبر نداشت که اغلب دوستان او در اردوگاه‌ها و زندان‌های پدر بزرگوار خلق‌های جهان به اتهام جاسوسی و یا دشمنان خلق جان باخت‌اند.

اگر می‌دانست چه جنایتی علیه دوستان و مردم شوروی انجام گرفته است شاید به جان رضاشاه دعا می‌کرد و شاید هم از خود می‌پرسید چرا کمونیست‌های ایرانی در سرزمین لنین نابود شدند ولی ما فرستادگان کمینترن در زندان‌های رضاشاه زنده و سالم ماندیم و سرانجام پس از شهریور ۱۳۲۰ آزاد شدیم. سؤال اینجاست وقتی پیشه‌وری به عنوان صدر فرقه، بی‌خبر از راه‌اندازی جریان فرقه دموکرات توسط دولت شوروی بود با چه منطقی باید قبول کرد که نهال و ایده اصلی فرقه دموکرات به ابتکار آذربایجان‌های آزادیخواه کاشته شد؟

نگاه کمونیست‌ها در شیوه کشورداری به سوی تمرکزگرایی بود. شعار مورد علاقه و استراتژیک آنان «کارگران جهان متحد شوید» بود. اصولاً اهمیت مرزهای ملی برای کمونیست‌ها به نوعی در سایه قرار می‌گرفت و علاوه بر این رغبتی به پراکندگی و جدایی و تجزیه نشان نمی‌دادند. لنین گرچه حق جدایی ملل تحت ستم در ترکیب دولت تزاری را در حرف قبول می‌کرد، ولی در نهایت حق جدایی را با زور و سرکوب در درون انقلاب سوسیالیستی شوروی عملی کرد. لنین فکر می‌کرد این ادغام منجر به هدایت خلق‌ها در نظام سوسیالیستی برتر و در نهایت به نفع پرولتاریای جهان و خلق‌های ستمدیده تمام خواهد شد. به همین دلیل بلشویک‌ها حکومت‌های نوینیاد ملی آسیای میانه و قفقاز جنوبی

(جمهوری‌های گرجستان، ارمنستان و آذربایجان) را با سرکوب ضمیمه حکومت شوراهای کردند و تازه کلی هم منت به سرشان گذاشتند که بلی ما خلق‌های ستم‌دیده را به شاهراه ترقی و رفاه و عدالت هدایت می‌کنیم.

پس از دو دهه، همین اینکه استالین و دولت شوروی احساس کردند که در جنگ جهانی دوم پیروز خواهند شد آنگاه سیاست توسعه‌طلبانه خود را همچون تزارها به خارج از مرزهای شوروی آغاز کردند. پس از شکست فاشیست هیتلری در جنگ لنینگراد فضای سیاسی جهان به سمت و سوی شوروی چرخید و دولت شوروی در خارج از مرزهای شوروی به فرشته نجات مبدل گشت. به همین سادگی بود که کمونیست‌های اروپایی شرقی برای ارتش سرخ فرس قرمز پهن کردند. آنان هرگز فکر نمی‌کردند که سرانجام حزب کمونیست شوروی حق حاکمیت ملی‌شان را پایمال خواهد کرد.

با چنین دیدگاهی برای پیشه‌وری و رهبران حزب توده ایران باورکردنی نبود که دولت سوسیالیستی شوروی، مظهر صلح و آزادی، با آن همه سرزمین پهناور چشم طمع به خاک ایران داشته باشد و برای پیشبرد سناریوی ننگین و پلید خود، آنان را آلت دست کرده و از اعتمادشان سوءاستفاده کند. بی‌سبب نیست که پیشه‌وری کمونیست دو سال قبل از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان در دفاع از یکپارچگی و وحدت ایران در روزنامه آژیر علیه سید ضیاءالدین طباطبایی می‌نویسد: «ایران باید یک دولت ملی و مستقل به تمام معنا داشته باشد. تمام افراد زیر یک بیرق و یک قانون تمرکز یابند. هر کسی خلاف این رفتار بکند خائن است.» و در ادامه می‌نویسد: «مردان شرافتمند از بالای سر کشور خود با بیگانگان رابطه و به تضعیف کشور خود اقدام نمی‌کنند.» و در جای دیگر مقاله می‌گوید: «ارتجاع بین‌الملل از وحدت ایران خوشش نمی‌آید و سعی می‌کند در پیکر ایران دولت‌های کوچک‌تر به وجود بیاورد.» کاری که دو سال بعد پیشه‌وری با صلاح‌دید حکومت شوروی مجری ناآگاه این نقشه شوم گشت.

پیشه‌وری پیش از انقلاب اکتبر با روزنامه «آذربایجان جز لاینفک ایران» ارگان حزب دموکرات ایران، مرتبط به نهضت خیابانی شعبه باکو کار مطبوعاتی می‌کرد. حال سؤال اینجاست پس چه شد پیشه‌وری که مدافع تمامیت ارضی ایران بود گرایش به سمت و سوی تجزیه ایران پیدا کرد؟ او در واپسین روزهای حکومت پوشالی‌اش فکر می‌کرد دولت شوروی محکم پشت سرش ایستاده است و با خوش‌خیالی می‌نوشت: «اگر کار بدین منوال پیش رود، ما چاره‌ای نداریم که تماماً از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم.» افزون بر این برای اعضای فرقه شعار «اولمک وار، دونمک یو خودور» (مرگ هست، بازگشت نیست) را سر می‌داد.

البته اشتباه و نگاه سطحی خواهد بود که پیشه‌وری، جهان‌شاهلو، قیامی و صدها کادر و اعضای شرافتمند فرقه دموکرات را نوکر و جاسوس شوروی دانست. به باور من ایمان به ایدئولوژی کمونیستی، اعتماد و شیفتگی به شوروی، اساس‌ترین خطای پیشه‌وری‌ها بود. افزون بر این عوامل دیگر نیز در این ماجرا دخیل بودند. ناگفته نماند این خطای معرفتی، نه تنها گریبان کمونیست‌های ایران، بلکه یک نکبت جهانی برای جنبش کمونیستی بود. کمونیست‌های اروپای شرقی با تمام صداقت و سادگی جاده را برای دولت شوروی صاف و هموار کردند. فاشیست هیتلری کشور فرانسه را اشغال کرده بود اما کمونیست‌های فرانسه به سبب اینکه موافقت‌نامه صلح بین فاشیسم هیتلری و (دژ پرولتاری جهان) شوروی بسته شده بود نظاره‌گر اشغال کشورشان بودند، ساده‌لوحانه به زعم خود بدین شکل همبستگی خود را با شوروی نشان می‌دادند. این رفتار حزب کمونیست فرانسه همانند تمام کمونیست‌های جهان تکیه بر این نظریه کمونیستی داشت که کشور شوروی مرکز پرولتاریای جهان، نماد صلح و سوسیالیسم است و مصالح سوسیالیسم جهان (بخوان شوروی) بر منافع ملی اولویت دارد.

نقش مردم در شکل‌دهی فرقه دموکرات آذربایجان پیش از وارد شدن به این موضوع، اندک توضیحی لازم است که چگونه حکومت‌های آمرانه و استبدادی می‌تواند بستر مناسبی برای سوءاستفاده کشورهای بیگانه ایجاد کنند. با ورود خودسرانه ارتش متفقین، رضاشاه چاره‌ای جز کناره‌گیری از حکومت نداشت. اسناد و مدارک نشان می‌دهد که مردم نه تنها از برکناری رضاشاه توسط متفقین ناراضی نشدند بلکه خوشنود هم شدند. ارتش سرخ در شمال ایران و بخصوص در آذربایجان جولان می‌داد. گرچه مردم آذربایجان نقش شایسته‌ای در انقلاب مشروطیت ایفا کرده بودند ولی بر اثر سیاست‌های نادرست حکومت رضاشاه، آذربایجان با تبعیض اقتصادی و اجتماعی جدیدی مواجه شده بود. برای اولین بار در تاریخ ایران، زبان مردم آذربایجان رسماً مورد تمسخر و توهین جاهلانه ماموران حکومتی قرار می‌گرفت.

ناسیونالیسم جدید ایرانی در دوره رضاشاه به تقلید از آتاتورک وجود اقوام ایرانی را نفی می‌کرد و با موضع‌گیری‌های ضد ترک و ضد عرب دیگر اقوام ایرانی را تحقیر و یا نادیده می‌گرفت. آذربایجان در دوره قاجار به لحاظ اقتصادی در موقعیت برتری نسبت به استان‌های دیگر داشت اما در دوره رضاشاه رشد اقتصادی در این استان افت کرده بود. شهر تبریز در دوره قاجار به لحاظ اقتصادی و در صحنه سیاست ایران اعتبار و برش داشت. اما سیاست‌های متمرکزگرایانه رضاشاه ضربه انکارناپذیری به اقتصاد و اعتبار این شهر وارد کرد. گرچه

اقدامات رضاشاه در مدرنیزه کردن کشور غیرقابل انکار است، اما رفتار، خلق و خوی مستبدانه و حکومت آمرانه رضاشاه زمینه مناسبی برای سوءاستفاده دولت شوروی فراهم کرد. با ورود ارتش سرخ و برکناری رضاشاه، ترس شدید مردم فروریخت و از پیش زمینه بروز ناخشنودی و فرصت انتقام دهقانان بی‌پناه و بی‌حقوق از مالکان جبار و ژاندارم‌های بی‌مروت فراهم شده بود. در چنین فضایی باقرا ف با سازماندهی دقیق حزب کمونیست آذربایجان شوروی صدها کادر امنیتی، حزبی، مطبوعاتی، گروه‌های موسیقی، تئاتر، پزشکی و فنی را روانه آذربایجان کرد. ماموران امنیتی شوروی بین دهقانان ناراضی اسلحه پخش می‌کردند و با تردستی از احساسات قومی، فرهنگی و همزبانی بهره‌برداری می‌کردند و آذربایجانی‌ها را علیه حکومت مرکزی ایران تحریک می‌کردند و خود را همچون برادران نجات‌بخش نشان می‌دادند.

افزون بر اقدامات ماموران شوروی در ایران اندکی هم به نقش مهاجرینی که در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ از شوروی به ایران اخراج شدند، اشاره می‌کنم. اول این سؤال پیش می‌آید که چرا این ایرانیان از شوروی اخراج شدند. در سال ۱۹۳۰ برای مسئولین حکومت شوروی این مساله طرح شد که با اتباع خارجی و اموال آنان چه باید کرد؟ در آن مقطع زمانی دولت شوروی بنا به ملاحظات نمی‌خواست اموال اتباع خارجی ساکن شوروی را مصادره کند و هنوز اتباع خارجی تا حدی مصونیت مالی داشتند. آخر سر دولت شوروی به اتباع خارجی پیشنهاد کرد یا به کشور خود بازگردند و یا تابعیت شوروی را بپذیرند. اکثریت اتباع ایرانی با تشویق دولت شوروی تبعه کشور شوروی شدند. پس از کسب تابعیت دولت شوروی اموالشان را مصادره و سپس با اتهامات بی‌اساس آنان را دستگیر و روانه زندان و اردوگاه‌ها کردند. اما آن بخش از ایرانیانی که تابعیت دولت شوروی را قبول نکرده بودند دولت شوروی یکی، دو هفته به آنان مهلت داد تا اموال و خانه خود را فروخته و به ایران بازگردند. بدین شکل در چنین فضای رعب و وحشت چندین هزار ایرانی به اجبار راهی ایران شدند. البته در ایران به اشتباه این ایرانیان را مهاجر می‌نامیدند. فرزندان این مهاجران که اغلب در شوروی متولد شده بودند و در آنجا به مهدکودک رفته و یا در مدارس درس خوانده بودند به لحاظ احساسی تعلق خاطری به شوروی داشتند. برگشت آنان به ایران آمیخته با خاطرات تلخ بود. مهاجران از دست شهربانی و ژاندارمری رنج‌های بسیار کشیدند و اغلب با فقر و فلاکت دست به گریبان شدند.

به هنگامی که کادرهای امنیتی و تبلیغاتی باقرا ف به آذربایجان ایران گسیل شدند اغلب این مهاجرین جوان طعمه راحتی برای ماموران امنیتی آذربایجان شوروی بودند و بر اثر ناآگاهی تمام و کمال آلت



دست ماموران آذربایجان شوروی می‌شدند، طوری که حتی برای رهبران فرقه دموکرات تره هم خرد نمی‌کردند. اما مهاجرانی که سن و سال و تجربه لازم از دوران استالینی داشتند نه تنها از ماموران امنیتی شوروی دوری می‌کردند بلکه تمایلی به فرقه دموکرات و حزب توده هم نشان نمی‌دادند و در حد ممکن مانع همکاری فرزندان خود با حزب توده و فرقه دموکرات می‌شدند.

دستگاه امنیتی شوروی در طی تاریخ ۷۰ ساله خود، به هنگام شکست‌ها و یا عقب‌نشینی‌ها و یا در هر فرصت به دست آمده سبک کار مخصوص به خود داشتند. آنان با سازماندهی دقیق، عوامل خود را در کشور مقصد جا می‌دادند تا در روز مبادا برای جاسوسی و یا به عنوان ستون پنجم از ایشان استفاده کنند. با همین روش به هنگامی که دولت شوروی در سال ۱۹۳۸ ایرانیان را از شوروی اخراج می‌کرد دستگاه امنیتی ان.ک.و.د عوامل ایرانی و غیرایرانی خود را در بین آنان جا داد و به ایران فرستاد. این یک روش جاافتاده برای دستگاه امنیتی شوروی بود که آنان در هر فرصت مناسب ماموران آموزش‌دیده و دست‌پرورده خود را با هدف جاسوسی به کشورهای مورد نظر می‌فرستادند. این جاسوسان قبل از سال‌های ۱۳۲۰ برای شوروی در ایران جاسوسی و فعالیت می‌کردند. تعدادی از این جاسوسان پس از ورود ارتش سرخ، لباس ارتش سرخ به تن کردند.

یکی از این گماشته‌ها غلام یحیی دانشیان بود. او به شبکه جاسوسی باکو وصل بود. غلام یحیی قبل از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ از ماموران امنیتی شوروی پنهانی اسلحه دریافت می‌کرد و دهقانان جان به لب رسیده را برای آینده فرقه دموکرات مسلح می‌کرد. غلام یحیی و یا آنان که آلت دست ماموران شوروی شده بودند با پشتیبانی ارتش سرخ یکه‌تازی می‌کردند و عملاً به نیروهای انتظامی و ژاندارمری که دستشان بسته بود امر و نهی می‌کردند.

به هنگامی که فرقه دموکرات اعلام موجودیت کرد چهار سال از حضور ارتش سرخ در آذربایجان می‌گذشت. با اعلام موجودیت فرقه دموکرات آنچنان واکنشی علیه آن شکل نگرفت. شواهد آن دوره نشان می‌دهد که در ظاهر امر بیشتر مردم موضع بی‌طرفی داشتند. بدنه اصلی فدائیان مسلح وابسته به فرقه دموکرات از دهقانان بود. اغلب آنان با انگیزه طبقاتی در این راه قدم گذاشته بودند. در سرتاسر آذربایجان روستائیان نارضایتی شدیدی از خوانین و مالکان و همچنان از ژاندارمری داشتند. گرچه مردم آذربایجان از اهداف تجزیه‌طلبانه دولت شوروی بی‌خبر بودند اما به هر حال در آن شرایط برنامه و شعارهای فرقه دموکرات برای مردم جاذبه داشت. شعارهای فرقه دموکرات در ظاهر امر با اندکی تغییرات در واقع همان شعارهای حزب

توده و انقلاب مشروطیت بود. یکی از خواسته‌های دموکراتیک مشروطه‌خواهان آذربایجان برقراری انجمن‌های ایالتی و ولایتی در چارچوب ایران بود. باید دانست قبل از فرقه دموکرات این‌گونه شعارها توسط حزب توده و مشروطه‌خواهان طرح و درج شده بود و فرقه دموکرات ابداع خاصی نکرده بود. اصل موضوع این است اگر دولت شوروی برای تشکیل فرقه دموکرات دست به کار نمی‌شد اساساً زمینه‌ای در آذربایجان برای شکل‌گیری فرقه دموکرات وجود نداشت.

فرق اساسی مشروطه‌خواهان و نهضت خیابانی با فرقه دموکرات در این بود که ستارخان و خیابانی علیه استبداد مرکزی و حامیان خارجی‌شان، یعنی روسیه تزاری و انگلیس به مبارزه برخاستند، اما فرقه دموکرات ساخته و پرداخته دولت شوروی و دست‌پخت شخص استالین بود. با چه انصافی می‌توان ستارخان را با پیشه‌وری مقایسه کرد؟ به هنگامی که تنها کانون دفاع از آزادی و مشروطیت در محله امیرخیز تبریز در محاصره قوای استبدادی بود و نفس‌ها در سینه حبس شده بود، کنسول روس از ستارخان می‌خواهد که برای حفظ جان خود تابعیت روسیه تزاری را بپذیرد. ستارخان به کنسول می‌گوید: «من برای حفظ جان خود به زیر بیرق روسیه پناه نمی‌برم.» وقتی قوای ارتش تزاری در تبریز چوب‌های دار برپا کرد پسر ارشد علی مسیو به هنگامی که طناب دار بر گردنش بود در مقابل ارتش تزاری رو به مردم تبریز فریاد برآورد «زنده باد آزادی، زنده باد ایران».

ما میدانیم در روزهای پایانی و غم‌انگیز فرقه دموکرات آذربایجان پیشه‌وری غافل از همه جا، به خیال اینکه شوروی پشتیبان اوست علیه حکومت مرکزی شعار می‌داد. دکتر جهان‌شاهلو می‌گوید وقتی سرهنگ قلی‌یف رابط دولت شوروی به پیشه‌وری گفت مسکو دستور عقب‌نشینی داده است، پیشه‌وری سخت برآشفته می‌شود و به قلی‌یف می‌گوید: «شما ما را آوردید میان میدان و اکنون که سودتان اقتضا نمی‌کند ناجوانمردانه ما را رها کردید. از ما گذشته است اما مردمی را که با گفته‌های ما سازمان یافتند و فداکاری کردند همه را زیر تیغ داده‌اید، به من بگویید پاسخگوی این نابسامانی‌ها کیست؟» سرهنگ قلی‌یف که از جسارت پیشه‌وری سخت برآشفته بود و زبان‌ش تیق می‌زد یک جمله بیش نگفت، سنی‌گتیرن سینه دیر گت (کسی که تو را آورده به تو می‌گوید برو) و جمله دیگری هم افزود که ساعت ۸ شب رفیق گوزلاف بیرون شهر سر راه تبریز و جلفا منظر شماست. سپس از جا برخاست و دم در ایستاد. این بدان معنا بود که دیگر آمادگی گفت‌وگو با ما را ندارد باید برویم. سرانجام پیشه‌وری بر خلاف میل خود مجبور شد تحت نظر ماموران امنیتی شوروی کشورش را به سمت شوروی ترک کند.

باری، پس از گذشت هشت، نه ماه مردم تبریز و شهرستان‌ها آرام آرام

از فرقه دموکرات رویگردان می‌شدند. شک و تردید به ماهیت فرقه دموکرات رو به فزونی بود. خودسری‌های مهاجرین و دست‌درازی آنان به اموال مردم و رابطه یکطرفه آنان با عمال شوروی از چشم مردم پنهان نبود. نه تنها مردم، بلکه کادرهای صادق فرقه دموکرات هم از دست این مهاجران به شدت ناراضی بودند چون آنان به دولت و تشکیلات فرقه دموکرات پاسخگو نبودند و دستورها را از عمال شوروی می‌گرفتند. دکتر جهانشاهلو، معاون پیشه‌وری می‌گوید: «روزی غلام یحیی از زنجان به تبریز آمد. پیشه‌وری از او پرسید: ۲۵۰۰۰۰ گوسفندی که از دشمنان خلق مصادره کردند را چرا نمی‌فروشید و پولش را روانه وزارت دارائی نمی‌کنید؟ غلام یحیی به دروغ جواب داد: گوسفندان را فدائیان سر بریدند و خوردند.» آقای پیشه‌وری نگاهی به من کرد و چیزی نگفت. پس از رفتن غلام یحیی به من گفت اکنون دیدی که او چگونه حساب پس می‌دهد. او می‌گوید ۲۵۰۰۰۰ گوسفند را دویست فدائی خوردند.»

البته آقایان پیشه‌وری و جهانشاهلو می‌دانستند که احشام و اموال مردم به طور سازمان‌یافته به آذربایجان شوروی منتقل می‌شود. دکتر جهانشاهلو می‌گوید روزی در یکی از دیدارها قوام‌السلطنه در رابطه با غارت و انتقال چهارپایان به شوروی رو به من و پیشه‌وری کرد و گفت: «بالاخره این مردم از هموطنان شما هستند.» سرانجام هنگامی که فرقه دموکرات در حال فروپاشی بود قبل از ورود ارتش و قوای نظامی به آذربایجان، همین مهاجران جز اولین قربانیان فریب‌خورده دولت شوروی شدند که به راحتی و سادگی به دست مردم کوچه و بازار به وحشیانه‌ترین شکل کشته می‌شدند و در مواقعی حتی به زنان و کودکان آنان نیز رحم نمی‌شد.

تمام داده‌ها نشان می‌دهد محال بود که فرقه دموکرات تنها با ابتکار پیشه‌وری و چند نفر، در عرض سه ماه قادر به اصطلاح برقراری حکومت ملی شوند. در آن زمان حزب توده در آذربایجان ۴۰ هزار عضو داشت. حزب توده به شوروی اعتقاد و اعتماد تمام داشت و به همین سبب دولت شوروی به راحتی از اتوریته معنوی خود سوءاستفاده می‌کرد. با این همه، حزب توده با ناراحتی به خواست دولت شوروی که تشکیل فرقه دموکرات بود، تمکین کرد. روشن است بدون دخالت دولت شوروی محال بود که فرقه دموکرات در مقابل حزب توده عرض اندام کند. دخالت دولت شوروی مخفی نبود. در همان ایام ارتش سرخ از پیشروی ستون نظامی ارتش ایران به آذربایجان در شریف‌آباد قزوین جلوگیری کرد. روشن است که بدون حضور ارتش سرخ ممکن نبود فرقه دموکرات، لشکر تبریز و ارومیه را خلع سلاح کند. در این ایام کار به جایی کشید که ارتش سرخ، خلیل ملکی، جودت و امیرخیزی را که هر سه تبریزی و از رهبران حزب توده بودند از تبریز اخراج کرد.

متاسفانه هنوز هم بخشی از هموطنان آذربایجانی بر این باورند که فرقه دموکرات علیرغم حمایت دولت شوروی یک جریان مستقل و محصول اراده و اتحاد روشنفکران آذربایجان و مردمش بود و فکر می‌کنند مردم و روشنفکران در تشکیل فرقه دست داشتند. گرچه تلاش دکتر جمیل حسنی محقق جمهوری آذربایجان و نویسنده کتاب «فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان» در انتشار اسنادی از آرشیوهای جمهوری روسیه و آذربایجان شوروی به سبب روشن کردن حقایق تاریخی فرقه دموکرات آذربایجان قابل تقدیر است اما از آنجایی که ایشان می‌گویند با وجود حمایت دولت شوروی، تشکیل فرقه دموکرات با اراده مردم آذربایجان بوده است، پایه و اساسی ندارد. گفتار ایشان بدون دلیل و مدرک و بر خلاف اسنادی است که خود از آرشیوهای روسیه و آذربایجان شوروی منتشر کرده است.

به باور جمیل حسنی دستور استالین در تشکیل فرقه دموکرات جنبه حمایتی داشت. قبل از صدور دستور همه برنامه‌ها و طرح‌ها در تبریز توسط روشنفکران آذربایجانی روی میز بود. او بر این نظر است که مردم آذربایجان و سران فرقه دموکرات آگاه بودند که بدون کمک روس‌ها ممکن نیست به اهداف خود برسند. اگر کسانی از ماهیت جبارانه دولت شوروی شناخت داشته باشند و همچنان از وقایع پشت پرده قبل از تشکیل فرقه دموکرات آگاه باشند می‌دانند فرقه دموکرات با هدایت و سازماندهی مستقیم دولت شوروی شکل گرفت. در این مورد ده‌ها شاهد عینی شرح داده‌اند که چگونه عوامل میرجعفر باقراف در تبریز با فشار و تهدید اعضای حزب توده را وادار می‌کردند که عضویت در حزب دموکرات را قبول کنند. دولت شوروی رهبری حزب توده را زیر منگنه گذاشت تا از تشکیلات آذربایجان صرف‌نظر کند. به باور من نظر جناب جمیل حسنی با وقایع آن دوران اصلاً همخوانی ندارد.

این دید دکتر جمیل حسنی به گونه دیگر در واقع همان سیاست و روش شناخته شده کرملین می‌باشد. در این‌گونه مواقع دولت شوروی مدعی می‌شد که گویا کارگران و زحمتکشان مجارستان، چکسلواکی، افغانستان و یا دیگر کشورها برای رهایی از دست ضد انقلاب وابسته به امپریالیسم، از دولت شوروی یعنی دژ پرولتاریای جهان درخواست کمک کردند. اما در واقع امر چنین نبود. دولت شوروی خود این درخواست‌ها را مهندسی می‌کرد و سپس خودش از زمین و هوا برای سرکوب به اصطلاح «ضد انقلاب» لشکرکشی و وارد عمل می‌شد و سرانجام یکی از شخصیت‌های دگم و سرسپرده را در راس امور قرار می‌داد.

جان کلام این است حیات و دوام فرقه دموکرات آذربایجان از آغاز تا پایان غم‌انگیزش یکسره در دست دولت شوروی بود. پیشه‌وری و یاران او طی حکومت یک ساله فاقد استقلال، اندیشه و عمل بودند. نقشه راه و

تصمیمات از آن دولت شوروی بود. همین که استالین در شرایط بده و بستان با غرب قرار گرفت او در آستانه فروپاشی فرقه دموکرات با قیافه حق به جانب به پیشه‌وری نوشت: حالا خزان جنبش جهانی کمونیستی است. پیشه‌وری و یاران بی‌خبر فکر می‌کردند توان و اراده آن را دارند با کمک حزب کمونیست شوروی، زحمتکشان آذربایجان را به سر منزل مقصود برسانند. غافل از اینکه تمام اعمال و افکار پیشه‌وری و یارانش در همان حکومت یک ساله زیر نظر دولت شوروی و ماموران امنیتی بود. با این حساب وقتی سران و روشنفکران فرقه دموکرات در چنین وضعیتی قرار داشتند، دیگر مردم آذربایجان در آن زمانه چه نقش و عمقی در پیدایش و اصالت فرقه دموکرات می‌توانستند داشته باشند؟

حقیقت تلخ این است که استقلالی در آفرینش فرقه دموکرات نبود. در اینجا فقط دولت شوروی بود که از تعلقات ایدئولوژیک و اعتماد امثال پیشه‌وری‌ها سوءاستفاده کرد.

بخش چشمگیری از بازیگران اصلی آن دوران یعنی رهبری، کادرها و اعضای فرقه دموکرات، پس از مهاجرت به خاک شوروی متوجه این واقعیت دردناک شدند که آنان مورد سوءاستفاده دولت شوروی قرار گرفتند. آنان به مرور به این نتیجه رسیدند که تشکیل فرقه دموکرات در راستای منافع ملی ایران نبوده است. این نگون‌بختان به سبب انتقاد از دولت شوروی، رنج و جفای باورنکردنی به جان خریدند و چه انسان‌های شریف و عدالت‌خواهی که در اردوگاه‌ها و زندان‌های استالینی جان خود را از دست ندادند.

گفتنی است حزب کمونیست آذربایجان شوروی تا زمان فروپاشی کشور شوروی حامی سرسخت جنازه فرقه دموکرات و رهبران دست‌نشانده‌اش امثال غلام یحیی‌ها بودند. اما با وجود این حمایت‌های همه‌جانبه، اکثریت اعضای فرقه دموکرات نهان و آشکار علیه غلام یحیی و دیگر دست‌نشانده‌ها به مبارزه برخاستند و در این مبارزه تاوان سختی پرداختند.

یکی از بدآموزی‌ها و الگوبرداری‌های حزب توده ایران این است که در حوزه نظری برای اولین بار مفاهیم لنینی همچون «ایران کشور کثیرالمله» و یا «حق تعیین سرنوشت» و «ملت سلطه‌گر و سلطه‌پذیر» و تعریف ملت از استالین را کورکورانه وارد ادبیات سیاسی ایران کرد. این کپیبرداری در واقع آب به آسیاب شوروی ریخت. متأسفانه بدون توجه به تاریخ و ساختار کشور ایران هنوز هم این دیدگاه وارداتی پایه نظری بخشی از روشنفکران و فعالان سیاسی قوم‌گرا را تشکیل می‌دهد.

سرانجام اینکه امروز چه درسی می‌توان از جریان فرقه دموکرات

آذربایجان گرفت که بار دگر به شکل دیگر گرفتار خطاهای ویرانگر نشود؟ به باور من وجود اقوام ایرانی در فلات ایران همچون رنگین‌کمان زیباست. اما این زیبایی پاسخ شایسته‌ای می‌طلبد. سؤال اینجاست آیا خانواده‌های فکری و سیاسی ایران، راه‌حل درست و عادلانه‌ای برای حفظ تمامیت ارضی ایران دارند؟ آیا بی‌توجهی به حقوق اقوام ایرانی، در این دنیای آشفته خاورمیانه، بهانه‌ای مناسب به دست سوءاستفاده‌گران نخواهد داد؟ آیا دولت اسرائیل و دیگر کشورها از ایرانی چند پاره و بمرمق، همچون عراق و سوریه خوشحال خواهند شد؟ آیا فدرالیسم به مثابه شیوه دولت‌مداری برای ایران راه‌حل مناسبی است؟ آیا فدرالیسم، مردم و کشور را از چاله به چاه هدایت خواهد کرد؟ آیا بهتر نیست که از کلی‌گویی‌ها و کپی‌برداری‌های بی‌خاصیت و بی‌ربط پرهیز نماییم و اندکی از روشنفکران انقلاب مشروطیت بیاموزیم؟ و یاد بیاوریم که آنان یک قرن پیش در آن تاریکی‌ها، خواستار دولتی غیرمتمرکز و برای اقوام ایرانی خواهان انجمن‌های ایالتی و ولایتی بودند.

منبع: سایت تاریخ ایرانی